

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

معنای استخلاف فی الارض

ملاحظه فرمودید که در آیه شریفه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ بحث این بود که این «لیستخلفنهم فی الارض» مراد چیست؟

کلام فخر رازی در «لیستخلفنهم فی الارض»

کلامی را از فخر راضی نقل کردیم که ایشان این «لیستخلفنهم فی الارض» را به خلفای اربعه معنا کرده و اشکالاتش را بیان کرده. اینجا برای اینکه چون گاهی اوقات بعضی از نکات تفسیری را هم می‌خواهیم به آقایان ارائه بدهیم که شیوه تفسیر در آیات قرآن چگونه باید باشد؛ فخر رازی در همین جا می‌گوید این آیه شریفه بر هشت مطلب دلالت دارد.

مطلب اول گفته‌اند که این آیه دلالت دارد که خداوند متکلم است، چون وعده از اقسام کلام است پس خدا متکلم است که اشاره دارد به همین بحثی که در علم کلام شروع شده. اینکه به علم کلام می‌گویند علم کلام، چون نزاع از اینجا شروع شده که آیا خداوند تکلم دارد یا نه؟ می‌گوید این آیه دلالت بر این دارد، این یک مطلب.

آیه دلالت دارد که خداوند قبل از اینکه حوادث وقوع پیدا کند علم به او دارد و لذا این حادثه که «لیستخلفنهم فی الارض» یک قضیه‌ای است که آینده می‌خواهد واقع شود، خداوند علم به وقوع این حوادث دارد. در میان اهل سنت بعضی از متکلمین‌شان قائل‌اند که قبل از اینکه حادثه‌ای واقع شود خدا علم به آن حادثه ندارد.

سوم گفته‌اند که از آیه استفاده می‌شود که خدا حی است، زنده و قادر است.

چهارم چون در آیه دارد «یعبودونی»، این است که خداوند اراده کرده که همه مردم او را عبادت کنند و او فقط استحقاق عبادت دارد.

پنجم، «لا یشرکون بی شیئاً»؛ خدا منزله از شریک است.

ششم، خود این آیه معجزه‌ای بر پیامبر است چون از آینده خبر می‌دهد و این دلیل بر صدق ادعای پیامبر است.

هفتم، چون خداوند بین ایمان و عمل صالح جدا کرده، معلوم می‌شود عمل صالح خارج از ایمان است.

هشتم، گفته است این آیه دلالت بر امامت و خلافت خلفا و ائمه اربعه دارد.

نقد به روش تفسیری فخر رازی

نکته این است که این روش تفسیر اصلاً غلط و غیر صحیح است، در تفسیر ما به این نکات و به این نحوه نکات به‌عنوان تفسیر نمی‌توانیم نگاه کنیم، بگوئیم خداوند فرموده «وَعَدَ»، پس متکلم است. خدا فرموده این قضیه واقع می‌شود پس علم غیب دارد، گفته «یعبودونی» پس خودش استحقاق عبادت دارد، این‌ها ولو اینکه نکات جمعی هست، به‌عنوان یک نکات فردی و جنبی بشود از آیه استفاده کرد، اما تفسیر آیه این نیست.

اول خداوند در این آیه کجا می‌خواهد بگوید من علم غیب دارم، کجا خداوند می‌گوید من متکلم هستم، یعنی یک نکاتی را از بعضی الفاظ درآوردند که معلوم نیست که متکلم وقتی این الفاظ را می‌گوید هدف غایی‌اش این باشد، خداوند می‌گوید «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» که در آینده این‌طوری می‌شود، این یک خبر و وعده‌ای است اما آیا خدا می‌خواهد با این بیان علم خودش و آینده، قبل از وقوع حوادث در آینده را بیان کند؛ به عبارت دیگر یک تعبیری را اصولیین دارند و آن اینکه ما کلام متکلم را بخواهیم

بر هر معنایی حمل کنیم از آن جهت باید در مقام بیانش باشد، بخواهد علم خودش را ... درجایی که می‌گوید عالم الغیب، می‌فهمیم اینکه در مقام بیان علم غیب است، اما این جور آیات در این جور موارد ولو اینکه با چند واسطه به این نکات برمی‌گردد اما این را به عنوان تفسیر آیه نمی‌شود بیان کرد.

تفسیر آیه یعنی اینکه بگوئیم مقصود اصلی خدا از این آیه چیست؟ اینکه بگوئیم در این آیه خدا می‌فرماید من فقط مستحق عبادتم، یا خدا بگوید عمل صالح از ایمان جداست، حالا ببائیم اگر این طور باشد به جای هفت تا نکته، هفتاد نکته اضافه کنیم و آن اینکه بگوئیم این وعده یک وعده به چه بوده، چون دارد «وعد الله»، خدا خودش وعده داده. به چه کسانی وعده داده؟ به «الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات»، بگوئیم بین اینجا و جایی که خدا وعده جهنم می‌دهد فرق وجود دارد، این‌ها چیزهایی نیست که بتوانیم به عنوان تفسیر دنبال کنیم.

این به عنوان اینکه آقایان در ذهنشان باشد تفسیر یعنی چه، الآن هم در زمان ما گاهی اوقات یک تفاسیری نوشته می‌شود و بعضی می‌گویند این آیه این پنج نکته را دارد. باز این مثال را بزنم اگر در قرآن داریم که «هو الذی اضحک و ابکی»؛ می‌خنداند و می‌گریاند، نمی‌شود استفاده کرد که در اسلام خنده مقدم بر گریه است چون اول «اضحک» را آورده! در مقام بیان این نکته نیست. در مقام این است که هر چه در عالم واقع می‌شود فعال بالذاتش خداوند (تبارک و تعالی) است؛ بنابراین این نکته را باید در تفسیر دقت کرد.

خلافت ازلی و دائمی

از مجموع آیات قرآن می‌شود این استفاده را کرد که ما یک خلافت دائمی و ازلی و ابدی داریم و یک خلافت نهایی که در پایان عالم است. می‌خواهیم اسمش را بگذاریم خلافت ابتدائی و خلافت انتهایی. بشر در عالم که مخلوق خداوند هست یک خلافت ابتدائی دارد، «انی جاعل فی الأرض خلیفه»، از آن زمانی که بشر و عالم در این عالم خلق شد به عنوان خلیفه‌ی خداست. تا قیامت هم این جرگه از خلافت موجود است، این خلافت همراه با شرک می‌تواند باشد، همراه با ناامنی می‌تواند باشد، همراه با ادیان دیگر می‌تواند باشد، اما از این آیه استفاده می‌کنیم یک خلافت انتهایی را که در انتهای عالم یک خلافت دیگری نصیب بشر می‌شود، خداوند یک عنایتی می‌کند و بشر را به یک مرحله‌ی جدیدی از خلافت خودش می‌رساند که آن خلافت «لیستخلفنهم فی الأرض و لمکننهم الدینهم لهم ارتضی لهم» است آن خلافت همراه با امنیت است، آن خلافت توحید محض است و شرک در آن زمان وجود ندارد تا آخر.

ما اگر مجموع آیات قرآن که در باب خلافت وارد شده را کنار هم قرار بدهیم می‌شود از قرآن کریم این نکته را به دست آورد و این آیه به خوبی این معنا را دلالت می‌کند.
مراد از «لیستخلفنهم فی الأرض»

«لیستخلفنهم فی الأرض» برای چه زمانی است؟ احتمالاتی که در آن وجود دارد، یک: فقط مراد ابوبکر و عمر بوده، چون بعضی از مفسرین عامه همین را گفتند. دو: مراد خلفای اربعه بوده، مثل فخر رازی و جمع دیگری این را گفته‌اند. سه: مراد تمام امت پیامبر است، چهار: این است که هنوز این خلافت محقق نشده که ادعای ما این است که این وعده خداوند برای این خلافت هنوز محقق نشده.

در جلسه گذشته هم عرض کردیم این خلافت معنایش این نیست که یک گروهی می‌روند و گروه دیگر به جایشان روی زمین می‌آید، نه! این خلافتی است که خداوند آن‌ها را به عنوان خلیفه قرار می‌دهد.

همه حرف‌ها در این بحث است که این «لیستخلفنهم فی الأرض» مراد چیست؟ قول فخر رازی و قول به اینکه بگوئیم مراد فقط زمان حکومت ابوبکر و عمر است، این بطلانش خیلی روشن است و اشکالات فخر رازی را در آن جلسه گفتیم.
از بعضی از تفاسیر فارسی استفاده می‌شود که می‌گوید این وعده‌ی خدا از همان زمان پیامبر آغاز شده و تا زمان ظهور حضرت حجت (عج) ادامه دارد. این عبارت را ببینید، در تفسیر نمونه این طور آورده‌اند که شامل مسلمانان نخستین و آخرالزمان می‌شود، در هر عصر و زمانی پایه‌های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان محکم می‌شود و آنان صاحب حکومتی ریشه‌دار و پرنفوذ می‌شوند، یعنی همین قول که بگوئیم این شامل همه امت پیامبر است، امت پیامبر ایمان دارند، عمل صالح هم دارند، آرام آرام در هر زمانی با این ایمان و عمل صالح، دین در میان مردم ریشه‌دار و پرنفوذ می‌شود. آیا این بیان به نظر شما درست است؟ اینکه

بگوئیم این آیه، وعده‌ای که خداوند داده از همان زمان پیامبر آغاز شده تا ادامه و استمرارش زمان قیام حضرت است، آیا این لیستخلفنهم فی الأرض را می‌توانیم این‌طور معنا کنیم؟

نقد نظریه تفسیر نمونه

این مطلب به نظر ما درست نیست، این تفسیر درستی نیست. در آیه شریفه یک بشارتی می‌دهد که زمانی فرامی‌رسد که در این زمان این سه جهت باهم وجود دارد، یکی خدا، مردم آن زمان را خلیفه روی زمین قرار می‌دهد، دوم «لیمکنن لهم الدین ارتضی لهم» که همان دین اسلام است، دین اسلام را ریشه‌دار و نافذ قرار می‌دهد، «و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا»، در آن زمان هیچ خوفی از ظالم، از کافر وجود ندارد، تمام ترس‌ها تبدیل به امنیت می‌شود. ما تا این زمان یعنی 1429 سال که از هجرت پیامبر گذشته، آیا چنین زمانی داریم که این سه خصوصیت باهم جمع شده باشند؟ نداریم اصلاً. زمانی باشد که تا به حال هیچ خوف نباشد، هنوز خوف هست، زمانی باشد که دین اسلام تمکن پیدا کرده باشد و ریشه‌دار باشد، هنوز فراتر رسیده، پس روشن است که آیه یک بشارتی می‌دهد، یک بشارت بسیار بزرگی به مسلمان‌ها و مؤمنین می‌دهد و این بشارت باید این سه خصوصیت را باهم داشته باشد، «استخلاف، لیمکنن، لیبدلن»، هنوز هیچ زمانی واقع نشده که این سه تا باهم محقق شده باشد. نتیجه می‌گیریم که هنوز این وعده خدای تبارک و تعالی عملی نشده.

نظر مختار در مورد آیه

ما می‌خواهیم خود آیه را معنا کنیم. باید یک زمانی بیاید که مؤمنین خلیفه خدا بشوند، دین آن‌ها دین بانفوذ شود و امنیت باشد، فقط خدا عبادت شود، شرک هم نباشد. می‌گوییم طبق این آیه شریفه باید در این عالم یک چنین زمانی فرابرسد، حالا ما بعداً روایات را می‌آوریم که این در زمان حضرت حجت (عج) است و این خصوصیات با آن زمان فقط تطبیق می‌کند؛ اما اگر کسی شیعه هم نباشد و بخواهد آیه را معنا کند، معنای آیه این است که این سه خصوصیت باید در یک زمان باهم جمع شود. لذا نمی‌توانیم بگوئیم مراد امت پیامبر از اول تا آخر است، یک گروه خاصی و زمان خاصی است و شامل همه نمی‌شود. اینجا در کلمات فخر رازی این نکته بود که چون دارد «وعد الله الذین آمنوا منکم»، فخر رازی می‌گفت چون کلمه «منکم» دارد، اول از همان مردم زمان پیامبر باشد، جواب این است که «من جنسکم»، جنس شما آدم‌های مؤمن است، نه «من افرادکم». اگر بعد از نزول آیه، فردایش برخی از اصحاب پیامبر و مؤمنین از دین رفتند، بگوئیم آن‌ها از دنیا رفتند و وعده خدا را ندیدند؟ ولو ضمیر «کم» از نظر ادبی مربوط به اشخاص است «اما وعد الله الذین آمنوا منکم» یعنی «من جنس المؤمنین»، نه خصوص شما مؤمنین در زمان پیامبر، مراد این نیست. این هم راجع به «لیستخلفنهم فی الأرض» تا حدی روشن کردیم که مراد چیست.

در آیه شریفه دارد «كما استخلف الذین من قبلهم»، بعضی از آیات قرآن قرائت‌های مختلف دارد، خداوند تشبیه می‌کند می‌فرماید این استخلافی که بعد به وجود می‌آید مثل استخلاف کسانی است که قبل از شما بودند، «كما استخلف الذین من قبلهم»؛ اولاً این تشبیه، تشبیه در اصل استخلاف است، یعنی کاری به خصوصیات دیگر «لیمکنن» و «لیبدلن» ندارد، تشبیه، تشبیه در اصل استخلاف است.

احتمالات در «الذین من قبلهم»

حالا همه حرف‌ها در این است که این «الذین من قبلهم» مراد چیست؟ اینجا احتمالات مختلفی ذکر شده است.

احتمال اول

یک احتمال این است که بگوئیم این اشاره دارد به انبیاء گذشته، «كما استخلف الذین من قبلهم» یعنی انبیاء گذشته را که خداوند خلیفه قرارداد، خدا در آیه 30 بقره نسبت به حضرت آدم فرمود «إنی جاعل فی الارض خلیفه». در آیه 26 سوره ص به داود فرمود «یا داود إنا جعلناک خلیفه فی الأرض». بگوئیم همان طور که انبیای گذشته خلیفه خدا بودند یک زمانی می‌آید که از خود همین مؤمنین هم خلیفه خدا می‌شوند. مرحوم علامه (رضوان الله علیه) در المیزان فرموده این «الذین من قبلهم» مناسبتی با انبیاء ندارد؛ برای اینکه این تعبیر «الذین

من قبلهم» یک تعبیر مناسب با شأن انبیاء نیست. قرآن وقتی می‌خواهد از انبیاء یاد کند تعابیر بالاتری را یاد می‌کند، این تعبیر مناسب با شأن این‌ها نیست.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که بگوئیم مراد از این «الذین من قبلهم»، المؤمنون من امم الانبیاء الماضین، الذین اهلك الله الکافرین و الفاسقین منهم و نجی الخلص من مؤمنینهم کقوم نوح و هود و صالح و شعیب»، الذین را به انبیاء برنگردانید بلکه به مؤمنین برگردانید، منتهی مؤمنینی که از امم انبیاء گذشته هستند. انبیاء گذشته امت‌هایی داشتند که خداوند کفار را هلاک کرد و مؤمنین را نجات داد.

آیه 13 و 14 سوره مبارکه ابراهیم «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ اَرْضِنَا اَوْ لَتَعُوْدُنَّ فِی مِلَّتِنَا کفار»؛ در زمان نوح می‌گفتند یا شما را خارج می‌کنیم و یا باید برگردی به آئین ما «فَاَوْحٰی اِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِکَنَّ الظَّالِمِیْنَ وَلَنُسَکِّنَنَّکُمُ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِکَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِی وَخَافَ وَعِیدِ»، اینجا هم تعبیر «لنسکنکم الارض من بعدهم» دارد که خداوند کفار را هلاک کرد و مؤمنین را ساکن زمین قرارداد.

بگوئیم این «کما استخلف الذین من قبلهم» مراد این مؤمنین است و ظاهراً مرحوم علامه شاید بخواهند همین را بگویند که مراد مؤمنین از امم انبیای گذشته است، به استناد همین آیه شریفه.

اشکال به احتمال دوم

اشکال این مطلب فقط این است که در اینجا مسئله استخلاف وجود ندارد، آیه تشبیه می‌کند که در آخر الزمان مؤمنینی خلیفه خدا می‌شوند «کما استخلف الذین من قبلهم»، اما این آیه سوره ابراهیم اشاره‌ای به استخلاف ندارد، می‌گوید کفار را ما هلاک کردیم و مؤمنین را نجات دادیم و این مؤمنین ساکنان زمین شدند. اگر استخلاف را به آن معنایی که «اعطاء الخلافة الالهية» که در جلسه گذشته گفتیم معنا کنیم این آیه مناسبتی با آن استخلاف ندارد.

احتمال سوم

احتمال سوم که شاید خیلی از مفسرین عامه همین احتمال را پذیرفتند، خصوص قوم بنی اسرائیل است، یعنی این «کما استخلف الذین من قبلهم» مراد خصوص قوم بنی اسرائیل است، چرا؟ فرعون را خداوند هلاک کرد، جنود فرعون را هلاک کرد و زمین مصر و شام را در اختیار اصحاب موسی قرارداد و این آیه 5 و 6 سوره قصص هم هست «وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتَضَعُّوْا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ وَنَمُکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوْا یَحْذَرُوْنَ»؛ که اینجا تعبیر نمکن دارد.

اشکال علامه به احتمال سوم

مرحوم علامه فرموده‌اند «الذین من قبلهم» مراد قوم بنی اسرائیل نمی‌تواند باشد برای اینکه فرموده‌اند «إن المجتمع الاسرائیلی المنعقد بعد نجاتهم من فرعون و جنوده لم یصف من الکفر و النفاق و الفسق»؛ این‌طور نبوده که پاک و منزّه شوند از کفر و فسق و نفاق و جامعه منحصر به «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» نبود، در حالی که در این آیه می‌فرماید «یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً»، این اشکال را مرحوم علامه دارند.

اشکال علامه به احتمال سوم

جواب این است که اگر ما گفتیم مراد تشبیه در خود استخلاف است، یعنی آیه در اینجا کاری به وضع ندارد که «لیمکنن لهم دینهم» و «یعبدوننی...»، کاری به آن‌ها ندارد، تشریح بر اصل استخلاف است، این اشکال ایشان وارد نیست. ایشان متوجه این اشکال بوده‌اند و فرمودند اگر خداوند می‌خواست در اصل استخلاف تشبیه کند، چرا به مجتمع اسرائیلی تشبیه کرد، در زمان نزول آیه و قبل از آیه، امت‌هایی بودند که اشدّ قوّه و اکثر جمعاً بوده‌اند، به آن‌ها تشبیه می‌کرد.

نقد کلام علامه

به نظر می‌رسد که این مطلب درستی نیست. در تشبیه این‌طور نیست که اگر بگوئیم یک‌چیزی را به چیزی تشبیه کردند قابل تشبیه به دیگری نباشد. در هر حال در اینجا این سه احتمال وجود دارد «کما استخلف الذین من قبلهم» مراد انبیای گذشته، امت‌های انبیای گذشته، خصوص قوم بنی‌اسرائیل باشد.

ما لازم نیست که حتماً معین کنیم مراد کیست؟ بگوئیم یک مؤمنینی قبلاً بوده‌اند که خلیفه خدا بوده‌اند، یا خود انبیاء، یا امت‌های آنها، یا قوم بنی‌اسرائیل، این‌ها مانعة الجمع نیست و این‌طور نیست که بگوئیم اگر معنای اول شد معنای دوم نباید باشد، هر سه معنا قابل جمع است، انبیای گذشته یک نوع خلیفة اللهی داشتند، مؤمنین یک نوع داشتند، قوم بنی‌اسرائیل هم یک نوعی داشتند، آیه هم در مقام تشبیه در اصل خلافت است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ